

از اشتغال به غیر نماز بپرهیزد، چون استعمال عاقبت در عاقبت پسندیده خوب زیاد شده؛ لذا هر جا که لفظ عاقبت به صورت مطلق آورده شود عاقبت نیکو به ذهن متبادر می شود.

﴿وَقَالُوا﴾ عطف بر «نفتنهم» است و تفاوت معطوف و معطوف علیه در ماضی و مضارع برای اشاره به این است که این قول از آن ها واقع و محقق شده است؛ یا عطف به اعتبار معناست، گویا که خداوند فرموده است: «فَتَنَاهُمْ بِهِ» یعنی ما آن ها را به این وسیله آزمایش کردیم.

و آنان گفتند: ﴿لَوْلَا يَأْتِينَا﴾ چرا محمد ﷺ در ادعای نبوتش ﴿بِأَيَّةٍ مِّن رَّبِّهِ﴾ نشانه ای از پروردگارش برای ما نمی آورد که بر صدق نبوتش دلالت کند، گویا بر آنچه که از او دیدند اعتنا نکرده اند یا آن را حمل بر سحر و جادو کردند که این گونه اعتراض نمودند.

﴿أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى﴾ آیا من آنان را بدون پدیده روشنگر و می گذارم؟

در حالی که به رسول خدا قرآن دادم که بیان کننده ی جمیع چیزهایی است که در کتابهای پیشینیان است از عقاید، اخلاق، عبادات و سیاسات.

و حال آن که محمد بی سواد است و نوشتن بلد نیست، با عالمی هم رفت و آمد نداشته که کتابهای گذشته را از او آموخته

باشد، یعنی آنان با این درخواست و گفتارشان دلالت بر صدق پیامبر ﷺ و قبول نبوت او را نمی خواهند، بلکه مقصودشان این است که او را به امری الزام کنند که از آوردن آن عاجز باشد، یا مقصودشان استهزا و مسخره کردن است.

﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ﴾ و اگر ما آنها را قبل از محمد ﷺ یا قرآن، یا قبل از احتجاج به وسیله ی محمد و کتابش با عذابی هلاک می کردیم ﴿لَقَالُوا﴾ دلیل و برهان بر ما می آوردند و می گفتند: ﴿رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا﴾ پروردگارا چرا برای ما رسول نفرستادی تا ما را به سوی تو بخواند، و ما را از غفلت خویش بیدار سازد و از جهل و نادانی خارج نماید.

﴿فَتَتَّبِعْ آيَاتِكَ﴾ و ما در آن هنگام رسولان و جانشیان تو را پیروی می کردیم و تابع کتابها و احکام تو می شدیم. ﴿مِن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ﴾ پیش از آن که با عذاب دنیوی ذلیل گردیم.

﴿وَنَخْزَى﴾ و قبل از آن که در آخرت خوار شویم، یا قبل از آن که در انظار و پیش خودمان خوار بگردیم، یا قبل از آن که ذلیل شویم و در نزد تو از اعمال خویش خجلت بریم. ﴿قُلْ كُلُّ﴾ بگو: هر یک از ما و از شما ﴿مُتَرَبِّصٌ﴾ منتظر

سرانجام خویشیم و چشم به راه آنیم که چه چیزی در عاقبت ظاهر می شود.

﴿فَتَرَبَّصُّوا فَمَا تَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ﴾ پس منتظر بمانید، به زودی خواهید دانست که چه کسی صاحب راه راست است، یعنی بر شما ظاهر خواهد شد که چه کسی از اصحاب صراط و ثابت در آنست؟ یعنی چه کسی به ولایت و صاحب قلب متحقق است؟ ﴿وَمَنْ أَهْتَدَى﴾ و به زودی معلوم خواهد شد که چه کسی به صراط هدایت یافته است، مقام او مقام القای سمع گشته است و لایق شنودن پیام ماست.

با این بیان دیگر از ذکر قضیه ی مخالف (مفهومی) آن استغنا جسته و ضروری ندانست بگوید که چه کسی اصحاب صراط نیست و چه کسی به صراط راه نیافته است؟

سُورَةُ الْأَنْبِيَاءِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همه‌ی این سوره کلی است و آن یکصد و دوازده آیه است

آیات ۱۱ الی ۱۰

أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ
 مُّعْرِضُونَ (۱) مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا
 اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (۲) لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا
 النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ
 أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۳) قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ
 الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۴)
 بَلْ قَالُوا أَضْغَتْ أَحْلَمَ بَلْ أَفْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا
 بَأَيَّةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ (۵) مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِّن قَرْيَةٍ
 أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ (۶) وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا
 نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷)
 وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا

خَالِدِينَ (۸) ثُمَّ صَدَقْنَاهُمْ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ
نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (۹) لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ
ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده مهربان

مردمان را [هنگام] حسابشان نزدیک شده است و ایشان همچنان در غفلت رویگردانند. هیچ پندی تازه از سوی پروردگارت برای آنان نیامد مگر آن را به بازیچه شنیدند. دلبسته‌ی لهوند، و ستم پیشگان [مشترک] رازگویی شان را پوشیده داشتند [و گفتند] آیا این [پیامبر] جز بشری همانند شماست، آیا دیده و دانسته به سوی جادو می‌روید؟ گفت: پروردگار من هر سخن را در آسمان و زمین می‌داند، و اوست شنوای دانا. یا اینکه گویند: [قرآن] خوابهای پریشان است. یا [گویند] آن را بر ساخته است. یا [گویند] او شاعری است. پس باید مانند آنچه به پیشینیان داده شد معجزه‌ای برای ما بیاورد. پیش از آنان هم اهل هیچ شهری که [بعدها] نابودش کردیم، ایمان نیاورده بودند، آیا آن وقت اینان ایمان می‌آورند؟ و ما پیش از تو جز مردانی که به آنان وحی می‌فرستادیم، نفرستادیم، اگر نمی‌خواستیم از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسند. و آنان را به صورت پیکری نساخته بودیم که خوراک نخورند و [آنان هم] جاودانه نبودند. سپس وعده‌ی خویش را درباره‌ی آنان تحقیق بخشیدیم و آنان و کسانی را که می‌خواستیم نجات دادیم و اسرافکاران را نابود کردیم. به راستی که به سوی شما کتابی فرو

فرستاده‌ایم که در آن یاد [و سخن] شما هست، آیا تعقل نمی‌کنید؟

تفسیر

﴿اَقْتَرَبَ﴾ «قرب منه» مانند «کرم» و «قربه» مانند «سمع» با «اقترب» یک معنا دارد، ولیکن در «اقترب» معنای مبالغه است. ﴿لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ﴾ نسبت قرب و بعد به افعال جز به اعتبار اوقات آن افعال نیست و وقت حساب عبارت از وقت قیامت است.

چون قیامت در طول زمان واقع است نه در عرض آن، قیامت مقوم زمان است نه قسمتی (اجزای) از آن؛ لذا قرب و بعد آن دیگر نمی‌تواند بر حسب زمان باشد.

بلکه قیامت نزدیک به زمان است، اگر چه نسبت زمانیات نسبت به قیامت متفاوت باشد، بعضی از آنها نزدیک و بعضی دور است، به جهت همین تفاوت است که رسول خدا ﷺ فرمود: «بعثت أنا و السّاعة کھاتین» یعنی مبعوث شدم من و قیامت مانند این دو، برخلاف سایر انبیا که در این وضعیت نبودند. ﴿وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾^(۱) آنان از حساب و از آمادگی برای حساب در غفلت هستند (از یاد قیامت و مهیای

نزدیکتر شدن قیامت به رجم اعراض مردم

۱. غافلان دو گروهند: یکی در کار دنیا و هوای نفس مستغرق گروه دوم آنان که در مشاهده جلال و جمال حق مستهلک. کشف الاسرار خواجه عبدالله انصاری.

حساب شدن) اعراض می کنند (یعنی هر چه از عمر می گذرد مردم به مرگ نزدیک تر شوند ولی علاقه آنان به دنیا و غفلتشان از آخرت بیشتر می شود).

﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ﴾ هیچ پند و ذکری برای حساب از پروردگارشان نیامد مگر اینکه آن را شنیده و بازیچه پنداشتند.
 ﴿مِّنْ رَبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ﴾ پندی که از جانب پروردگارشان می آید یا در باطن آنانست به سبب زجر ملایکه‌ی زاجر، نهی عقل ناهی، واردات نفسانی از قبیل هموم و غموم و خوابهای ترساننده و بشارت دهنده، یا (پندی که) در خارج (از وجودشان) است به سبب واردات خارجی از قبیل ابتلائات، امتحانات و حرکتهایی که از گردش روزگار می آید.

و کمتر می شود که انسان از آنها خالی باشد و مانند یادآوری‌های انبیا و اولیا و علما (ره) از اندازها و تبشیرها.
 ﴿إِلَّا أَسْتَمَعُوهُ﴾ آن پنדהا را با گوشهای ظاهری یا باطنی شنیدند.

﴿وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾ آنان (آن پندها را) به بازیچه گرفته با آن بازی کردند، بدین گونه که آن را مانند افسانه پنداشتند که حقیقتی ندارد، یا مشغول به چیزهایی دیگر غیر از آن پندها شدند چون اعتنا به پندها نکردند.

﴿لَا هِيَّةَ﴾ دل‌های آنان ﴿قُلُوبُهُمْ﴾ مشغول به غیر آن پندها است، یا مشغول به لهُو هستند.

و فرق بین لهُو و لعب این است که لعب کاری است که هیچ غایت و هدف عقلانی ندارد، ولی دارای غایت خیالی است، ولی لهُو نه غایت عقلانی دارد و نه غایت خیالی اگر چه در واقع و نفس الامر خالی از غایت نمی باشد ولی آن غایت مورد احساس و درك نیست.

﴿وَأَسْرُوا النَّجْوَى﴾ این جمله عطف بر «اقترب» است و «نجوی» به معنای سرّ و جمع «نجی» می باشد.
و معنای آیه این است که آنان نجوی می کردند (سرّی حرف می زدند).

و تعلیق فعل «اسرّوا» به «نجوی» برای مبالغه در اخفا و پنهان کردن سخنان است، یا آنان مناجاتشان را پنهان می داشتند همانطور که هر چه را که در مورد آن نجوی داشتند پنهان می کردند علّت اینکه آنان سخن گفتن درباره رسالت پیامبر ﷺ را مخفی می کردند این بوده که آنان از امر پیامبر در شك بودند و شخصی که شك می کند ممکن نیست تسلیم شود تا آن حدّ که دیگر سخنی نگوید.

و از سوی دیگر نمی تواند آشکار و علنی ردّ یا قبول نماید،

چه بر هیچ یک از آن دو روی نمی آورد.

و ممکن است جهت اخفا این بود که می ترسیدند مؤمنین اطلاع پیدا کنند و رسوا شوند.

﴿الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ بدل از ضمیر یا فاعل است و واو علامت جمع است، یا منصوب بر ذمّ یا اختصاص است.

وجه آوردن این جمله تصریح به وصف ذمّ برای آنان مستجّل و ثابت نمودن ظلم و ستم شان می باشد.

﴿هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ آنان در نجوای خودشان می گفتند:

آیا این رسول جز بشری مانند شماست، پس نمی تواند رسول باشد، بنابر این هر چه از او صادر می شود و غیر طبیعی است، جز سحر و جادو چیزی نیست.

﴿أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ﴾ آیا سحر را پذیرفته و به آن روی می آروید؟! می

﴿وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴾ در حالی که شما می بینید که محمّد بشر است و با وجود رسالت و جایز نیست که ساحر باشد، یا شما بینایان و حکیم هستید و نباید به صرف ادّعایی که برهان بطلان آن با خودش می باشد فریب بخورید.

﴿قَالَ﴾ پیامبر ﷺ به آنان گفت سرّی و پنهان سخن بگوئید

یا سخن آشکار سازید بر خداوند چیزی مخفی نیست؛ زیرا که:
 ﴿رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ پروردگار
 من هر گفته و سخن را که در آسمان و زمین است می داند.
 لفظ «فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» ظرف «القول» یا
 «لِيعْلَمُ» یا حال از «القول» یا از فاعل «يعلم» است.
 ﴿وَهُوَ السَّمِيعُ﴾ و او شنوای هر مسموع است که شنوایی
 جز او نیست.

﴿الْعَلِيمُ﴾ او عالم به هر معلوم است که دانایی جز او نیست.
 «پس اقوال آنان را می شنود، خواه پنهان باشد یا آشکار،
 احوال و ضمائر آنان را می داند، پنهان بکنند یا نکنند.
 ﴿بَلْ قَالُوا﴾ عطف بر «أَسْرُوا... تا آخر» است؛ زیرا که این
 جمله در معنا به این بر می گردد که آنان چنین گفتند: محمد ﷺ جز
 بشری همانند شما نیست و کلامی هم که آورده سحر و جادوست.
 و جمله ی «بَلْ قَالُوا» نمایانگر و بیانگر آن گفته است که
 از حقیقت قرآن بسی دورترست و آن این بود که می گفتند:
 ﴿أَضْغَتْ أُحْلُم﴾ قرآن صور خیالاتی است که دیوانه آنها را
 می بیند، یا مانند خیالاتی است که شخص خوابیده به صورت رؤیا
 مشاهده می کند بدون اینکه حقیقتی داشته باشد (که با این قرآن
 دعوی نبوت می کند).

﴿بَلْ أَفْتَرْنَاهُ﴾ بلکه قرآن را از پیش خود ساخته و آن را به خدای تعالی نسبت داده است.

و این جمله عطف بر «قالوا أضغاث أحلام» است به تقدیر «قالوا»، که دریافت و استدراك در حکایت است از قول دورتر به دورتر از آن، یا عطف بر «اضغاث أحلام» و دریافت و بیان آن حکایت است، یعنی این گفتار از قول و گفته‌ی آنان بوده که خداوند آن را برای ما حکایت کرده است.

و به هر تقدیر این جمله انتقال از دورتر به دورتر از قرآنست.

زیرا که خیالات شخص دیوانه هم مطابق واقع نمی‌شود و هم مقرون به قصد گوینده نیست بر خلاف اختلاق و ساختن و جعل کردن که خیالاتی است که با قصد قایل همراه است.

﴿بَلْ هُوَ شَاعِرٌ﴾ گفتند که محمد درك می‌کند و آگاه است که چه می‌گوید: بلکه او تدلیس‌کننده و فریب‌دهنده است و چیزی را که حقیقت ندارد به صورت حق ظاهر می‌کند، بدین گونه که آن را مشتبه می‌سازد و این دورتر و بعیدتر است.

زیرا که آگاهی و احساس اضافه بر معنای اختلاق و جعل همراه با تصرف در اظهار شیء است.

و این جمله نیز عطف بر «قالوا» به تقدیر «قالوا» یا